





[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]







[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible]



[illegible]

ما ساریقه حیاته کسان بنین و بقیاس رتبه کینه دین رکها فوق سنی بابرکت است بکبریا است و شکر است  
و وریته باب کلک است که رکها یا ساریقه و کلیوس صافه شکر نکند و بیهم خورن در تقصیر که عیال  
نت یدر حرویه **نکته و زیاده** که گفته رکها که از لطف رستارین و نشکر که زیاده نبغنه انچه شکر  
رکها یا جگر انچه از جگر شکر قفسی سون بالا قفسی سون زیر رتبه رکها زیاده نولن نکرده که معده رتبه  
میولن است و مولد غریزی و غریزی با و میولن میولن و مولد غریزی میولن  
از علم **نقص بعضی** در زیاده عضوای شکر معلوم که در اندامها و کلک است که از قبیل جگر یا  
دره جگر یا و مانده و جگر و شکر و معده و رتبه و سون و کله و شانه  
و قضیب و قضیب و معده و پان لندر زیر اندامها هر یک از اعضا را بیسطه کلک است بکبریا است  
از اعضا و کلک نولن **تیکر صافه** عضویت و کلک از ماقا ترخ و چون در رتبه و از اعضا یا پان  
از رتبه کینه و از رتبه و رتبه و مانده و رتبه کلک نولن که در رتبه و رتبه و رتبه  
فکر و فکر که کار نولن کرم نشود و در رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه  
و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه  
نولن و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه  
هر رتبه است رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه  
شکر که رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه  
است و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه  
کلک و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه و رتبه

چشم عضو مومن است در طبقات و رطوبتها و عضلها و عصبها و عظاما و درگاهها و قوت و ضربانها و چشم  
 مغز طبقات است از **اوقه** طبقات **صلبیه** و **دوره** لایق و **سوم** طبقه شکر فولانند و از این طبقات و طبقات  
 که کانه در رطوبت است **لایق** را در جاذبه گویند که فولان در قوت لایق مانده و در کانه در رطوبت است در زهره  
 و نور خوب است **دوره** رطوبت را جاذبه گویند که عصاره و روشن و در رطوبت است در جاذبه و جاذبه نیز گویند  
 رطوبت را عصاره گویند که مانده است عصاره و در رطوبت است **لایق** جاذبه را عصاره گویند که در رطوبت است در رطوبت است  
 عصاره و فولان را عصاره است **دوره** را عصاره گویند که مانده است و در رطوبت است و در عصاره و فولان را  
 مانده است و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است و در عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است  
 قوت فولان عصاره است و عصاره مانده است و در رطوبت است **لایق** جاذبه را عصاره گویند که در رطوبت است  
 و در عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است و در عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است  
 لایق و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است و در عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است  
 در رطوبت است و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است و در عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است  
 غرض و عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است و در عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است  
 است و عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است و در عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است  
 عضو عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است و در عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است  
 و در عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است و در عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است  
 در رطوبت است و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است و در عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است  
 و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است و در عصاره و فولان را عصاره گویند که در رطوبت است

ماده کوشن پادشاه و عسکر و غزو و شترانه و لشکر و صنوبر است و در حدیقه کجین است و در حدیقه  
یک سوچ ران و یکی سوچ چوب و میانه کوشن کوه چوب است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
و در طرف نزدیک ترین که کاغذ است و در کوشن غلبه است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
هرگاه که در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
و در کوشن غلبه است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
و غشای که در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
رساند و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
شیر ترده و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
علا و طبع و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
از سوچ ران و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
کوشن است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
بقوت مصاحبه کوشن را کوه میانه و بقوت مصاحبه کوشن را کوه میانه و بقوت مصاحبه کوشن را کوه میانه  
چوب کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است  
و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است و در حدیقه کجین است



[illegible]



و غش که مشید فولان بر لایحه چینی در این ماست غشید و در روز بر سر زانوهای و دهر  
چشم پشش از دهر و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
بهر از این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
تفرق کند و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
نیکو چینی چینی و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
بهر از این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
شعبه خود و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
از این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
بهر از این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
تدبیر و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
و این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
بن هر یک و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
مستوفی باشد و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
نمونه از این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست  
بهر از این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست و در این ماست

[illegible]



مکرر فقه بر شیطان و در پهلوی **فاقد جنبین علی** و لا یستأجبن علی کما یستأجبن علی من غیره و لا یستأجبن علی من غیره  
 است و مستغیر لغوی لغت است و این حکایت ازین جهت است و بعد از این است و این حکایت ازین جهت است  
 بین حربه باین گفته **ربان** که مستغیر است و این حکایت ازین جهت است و بعد از این است و این حکایت ازین جهت است  
 کن هر یک جای **در روی یقین** که مستغیر است و این حکایت ازین جهت است و بعد از این است و این حکایت ازین جهت است  
 بدین معنی باز است ازین جهت که **فقد کما یستأجبن علی** و لا یستأجبن علی کما یستأجبن علی من غیره و لا یستأجبن علی من غیره  
 و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است  
**فقد کما یستأجبن علی** و لا یستأجبن علی کما یستأجبن علی من غیره و لا یستأجبن علی من غیره  
**ربان** که مستغیر است و این حکایت ازین جهت است و بعد از این است و این حکایت ازین جهت است  
 بنا شود و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است  
 این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است  
 مستغیر است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است  
 سکون و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است  
 و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است  
 است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است  
 بطریق و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است  
 و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است  
 و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است و این حکایت ازین جهت است

تقریر کند که حکما یا تقدم میزند فافوق مقدار زمین بمشیت و حرکت آن فافوق انداخته و چنانچه  
مکونه حدس از زمین چنانکه کسی هم وقت میروید بقدر طاقته فافوق قدر طعام و در آنجا فاعین  
تناول کند و آید این که در زمین چنانچه میگوید که با آنکه در حدس حدس آنکه شش با آنکه در حدس  
طوله و عرض ربع مکونه که بین باشد و گفته اند که از ربع حدس از چهار ربع زمین است که با هر ربع  
و بین شوطه که هر وقت از فافوق و شهرت و قدیم و در بین و هم از آن گفته و در میان تمام حدس از آن که  
و بین سال از حدس باشد و از ربع بین سال چهار سال هم از آن زیر که در طرف شمال و جنوب از آن که  
ببین که به هر دو طرف جنوب و شمال از آن که در میان که با آنکه در بین و جانور که  
به شش سال در حدس و در میان باشد این قدر با آنکه در آنکه در حدس که در آنکه در حدس که  
بر روی زمین در حدس سال از آن که در آن که در حدس که در آنکه در حدس که در آنکه در حدس که  
از هر یک از این چهار حدس که در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که  
و از ربع در آن که در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که  
در آنجا که در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که  
بیمه نصف زمین در آنجا که در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که  
در آنجا که در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که  
و از ربع در آنجا که در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که  
در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که در حدس که

[illegible]

[illegible]



[illegible]

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا اور ان کو پالیا اور ان کو مرانا چاہتا ہے۔

بہارِ علم و حکمت

الف







[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کبر صبیح من غم و صبح زنگه ناله و غمان و جان بدشتی راهیشت و دوزخی باید و زنی و دوزخ  
 بعد از آنکه هر که تمام و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ  
 و صفتی تمام و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 که تحقیق دانسته و گفته شد و گفته شد و گفته شد و گفته شد و گفته شد و گفته شد و گفته شد و گفته شد  
 بعضی مشایخ اینها که در کلام قدیم مذکور است تا بحمد رسول الله علیه و آله و سلم و گفته شد و گفته شد  
 باین معانی که در کلام قدیم مذکور است تا بحمد رسول الله علیه و آله و سلم و گفته شد و گفته شد  
 از روی این معانی که در کلام قدیم مذکور است تا بحمد رسول الله علیه و آله و سلم و گفته شد و گفته شد  
 که در کلام قدیم مذکور است تا بحمد رسول الله علیه و آله و سلم و گفته شد و گفته شد  
 ما بنا را بصورت بشری با هم نمود و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ  
 بعد از رسیدن به حق انعام تمام این بشیر چه سعادتی در عرصه دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ  
 موافق توبه و تقوی و ایمان و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ  
 قول هر شد و ما هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ  
 رسید ما نفی کرد و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ  
 شد تمام رحم که در عرصه دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ و هر که دوزخ  
 از طرفت رسالت عم باین معانی که در کلام قدیم مذکور است تا بحمد رسول الله علیه و آله و سلم  
 از روی این معانی که در کلام قدیم مذکور است تا بحمد رسول الله علیه و آله و سلم  
 سلام توبه که در کلام قدیم مذکور است تا بحمد رسول الله علیه و آله و سلم

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

سلیم بن مقدر و شافعی بنی زین و جابر بن موسی و علی بن علی علیهما السلام بانصد و نصرت و ساله  
و بانصد و نه هم گفته اند و اوله از پهلوان و عرو و آدم تمام صد ساله ازین در لوله این فقره که گفته  
از زاری که تمام چو عرابی رسید پادشاهان را به پسران سلیمان عم و دین که به ناله باری غایت و خوشتر  
پیدا میری و پادشاهان از پسران سلیمان بنی عم رسید بهمی دهد از زاری که پادشاهان هم سلیمان بن  
چهار که هم عالم را پادشاهان گفت از زاری که سلیمان و او کن کاخ و زاری که سلیمان بنی سلیمان و هم نکند  
خویش و زاری که کاخ و زاری که زاری که هم بخیر از زاری که به سلیمان بنی سلیمان بنی سلیمان بنی سلیمان  
صد هزار که گفتند سی هزار کا و بهر شکوه سلیمان می کشند و سلیمان از زاری که بهر خوف و ترس  
و از بهای زینت و عیال و خوشی و نام ما که سلیمان ساخته و در قریه یاران و خویش و زاری که  
و دین که و با و هم از عالم سلیمان بنی سلیمان بنی سلیمان بنی سلیمان بنی سلیمان بنی سلیمان  
بنای که و زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که  
از زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که  
خویش که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که  
که بهر بنی نصیر فرس چهار بار زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که  
ساله ازین و گفته اند که از وفای سلیمان تا به وفای زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که  
به نیا ساله و زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که  
عیسی و زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که  
عمر بنی مانا به نومه بنی زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که زاری که

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]





[illegible][illegible]

سار



[illegible]



[illegible]

فرمان برآمد و منبر سماع و طاعة گفتند تا تمام جامه کلاه از در بناگاه می پوشید و از قلیعه رویه سر و تن  
تو گنج و حکومت و از تن انداختن مکرانش و بر فن عرب و عیال و کسری نه فرما عمار مدرین  
بعد از عبد المظفر طبع شد بر جان که عبد المظفر می شد به هم تکریم و می می گفتن قبوله می گاهند  
تا بگریه که اگر قطعی شد با عبد المظفر هر کوه بنیاد بنیادهای رفتن بر کن نور محمدی جابر بن  
می شد و اراده می کرد و در هر روز و ششمی رفتن بر کن نور محمدی منصور و المظفر می گشتند  
محمد بن عبد المظفر را می گشتند و محمد بن عبد المظفر را می گشتند و در روز طبع می شد و در روز طبع  
عبد المظفر را می گشتند و در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند  
تا در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند  
در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند  
کشته را تو گشتند و در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند  
عبد قلیش را تو گشتند و در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند  
عباس رضی الله عنه و ولایت می گشتند و در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند  
ناگاه به پدر رسد و در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند  
گفتن زنجیری سید و چهار کوه از پیش من بهی و له کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه  
رسید و کوه  
پدر گشتن و از نور جفا می گشتند و نور جفا می گشتند و نور جفا می گشتند و نور جفا می گشتند  
که فغانی که بیک گفتن که من فوج را می گشتند و در روز طبع می گشتند و در روز طبع می گشتند  
در کسری از پیش من بهی و له کوه

پیرم از اعتبار آن تعبیر شدند و بر فرض کمال اعتبار او بعد از آنکه عبدالمطلب حق نورانی بر او ظاهر شد  
 و چون عابدین «فرقوم» را ورنه کما حق الله بقره در راه حق نورانی و کما حق الله بقره  
 از آنکه حقانیت او بود بعد از آنکه عبدالمطلب این کمال اعتبار او بر او ظهور داده و عبد  
 عبدالمطلب این علم شام و دست است پس از آنکه حقانیت او را در حق حقین پس می و هم نورانی بود  
 و در کتب ربیة نوشته بود هر وقت که بعد از آنکه عبدالمطلب از حقانیت او حقانیت او را  
 بحین بن فخریاء علیهما السلام فواید بیکدیگر و از یکدیگر فواید از آنکه حقانیت او را در حق حقین و هم  
 باز کما حقانیت او را در حق حقین و هم فواید بیکدیگر و از یکدیگر فواید از آنکه حقانیت او را در حق حقین و هم  
 و هر یک از اینها را با طریقتی که در این سنان را در حق حقین و هم فواید بیکدیگر و از یکدیگر فواید از آنکه حقانیت او را در حق حقین و هم  
 این فواید را در حق حقین و هم فواید بیکدیگر و از یکدیگر فواید از آنکه حقانیت او را در حق حقین و هم  
 روزی و با شمس عبدی که فواید بیکدیگر و از یکدیگر فواید از آنکه حقانیت او را در حق حقین و هم  
 و نورانی پس من پس از آنکه فواید بیکدیگر و از یکدیگر فواید از آنکه حقانیت او را در حق حقین و هم  
 و پس از آنکه فواید بیکدیگر و از یکدیگر فواید از آنکه حقانیت او را در حق حقین و هم  
 بعد از آنکه فواید بیکدیگر و از یکدیگر فواید از آنکه حقانیت او را در حق حقین و هم  
 که و شمس را از آنکه فواید بیکدیگر و از یکدیگر فواید از آنکه حقانیت او را در حق حقین و هم  
 عبدی را از آنکه فواید بیکدیگر و از یکدیگر فواید از آنکه حقانیت او را در حق حقین و هم  
 مگر روزی عبدی که فواید بیکدیگر و از یکدیگر فواید از آنکه حقانیت او را در حق حقین و هم  
 و این بن عبدی که فواید بیکدیگر و از یکدیگر فواید از آنکه حقانیت او را در حق حقین و هم

و نورانی



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

مکتوبہ و مال و غیرہ

[illegible]



هم لوله که در دست خاتم قدر زبانیان ها که این مرد عجز بر سوره سوم و وقت بر نه نفاذ کرد از راه اول  
 بر وقت زاریع به بنیامین و در گذار نه لوله در دست زاریع بنیامین نفاذ شد از دست و لم یجول بار  
 بله عبد الله بن اسمع که شهادت لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله **ع** کرد و در بنیامین  
 در سینه بنیامین گفت که با رسول الله عم اندر فرار یافتیم بعد که وفای کرده و نماز رسول الله علیه السلام را خواندند  
 شدند و گفتند رسول الله ورسیدند رسول الله عم نماز ساعتی در دست فرار یافتیم و مشق گفت که در زمین بر کوفت  
 و بسوی کفار یا پسندید و گفتند **ای پسر ابی قحط** و رعایه کفار هر که در خفا بر تو بی وفای کردی شکستند و باز  
 گفتند بنیامین بسیار است از این ناله می گوید در روزی که رسول الله عم باشد مثل قافیه عظیم  
 که با رسول الله عم گفتاه شد که با بقا تو فرار می دانی و از تو می گویند که بنیامین رفتی از کس بی  
 که چنانکه از سر تو می گویند و نماز و وفای تو هر کس از کس از وفای تو و وفای تو هر کس از کس از وفای تو و وفای تو  
 و تا با من و از نه که مشرف از آنها از کس گفتند و بسیارند نوازشند و ما که می خواندند از این از تو می گویند  
 و فی السیما و اند فلک و لیکن و ولین از سور و نحو **ع** و شفا و سوره ماه با شاد **ع**  
 و بعد از بوجده مضی رل و پلار **ع** که ناله از دست پیاد و وقت قبل شرف از حضرت زاریع **ع**  
 زاریع شرف خاتم و از سر بر زاریع و در جابا و یک **ع** و در واده از غایبها **ع** و شرف و از زاریع از نه لوله  
 در زاریع از نه لوله مبارکش **ع** و شرف زاریع از نه لوله مبارکش با **ع** و شرف زاریع از نه لوله مبارکش  
 رسول الله **ع** و شرف زاریع از نه لوله مبارکش با **ع** و شرف زاریع از نه لوله مبارکش  
 و شرف زاریع از نه لوله مبارکش با **ع** و شرف زاریع از نه لوله مبارکش  
 پیغام بری است **ع** که در کلام واده شوی بار **ع** پیغام بری است **ع** که در کلام واده شوی بار  
 گفتاه انصاری از نه لوله که با شفا **ع**

১৯৬৬:৬৬

[illegible]





[illegible]







[illegible]



[illegible]

فخر رسول الله و راجع و مرجع

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

رسوله اما ذكروا لو لم يدر من قبله ان يكون له ذر فليس له من  
نام كذا ومن تاسيد ما نذر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يدر من قبله ان يكون له ذر فليس له من  
بغيره فليس له من تاسيد ما نذر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يدر من قبله ان يكون له ذر فليس له من

**وعنه** قال في الجواب وجوبه لمر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يدر من قبله ان يكون له ذر فليس له من  
تاسيد ما نذر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يدر من قبله ان يكون له ذر فليس له من  
بغيره فليس له من تاسيد ما نذر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يدر من قبله ان يكون له ذر فليس له من

قال في الجواب وجوبه لمر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يدر من قبله ان يكون له ذر فليس له من  
تاسيد ما نذر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يدر من قبله ان يكون له ذر فليس له من  
بغيره فليس له من تاسيد ما نذر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يدر من قبله ان يكون له ذر فليس له من

قال في الجواب وجوبه لمر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يدر من قبله ان يكون له ذر فليس له من  
تاسيد ما نذر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يدر من قبله ان يكون له ذر فليس له من  
بغيره فليس له من تاسيد ما نذر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يدر من قبله ان يكون له ذر فليس له من

[illegible]

شماره

عبد الله بن لادن في ذيل عثمان بن عمار بن

عمر درویشی کتب

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فقدان در سوله عدم باشد که بعد از رسیدن در میان پویش بعد برداشته بود از آن کفن یا کفن و بعد شش  
هفت بخور و در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز  
کار عارف و بعضی که بعد از آن در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز  
رسوله کفن را عدم کفن نام که در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز  
سوز فله سیم کفن را عدم کفن نام که در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز  
بعضی که کفن را عدم کفن نام که در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز  
بدر سوله عارف و بعضی که بعد از آن در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز  
کبر کورن بی و نه روز از سینه کفن نام که در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز  
و در غلظت کفن نام که در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز  
ما غیرین و در غلظت کفن نام که در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز  
لو بعد سله زین بن عولیم بن قلی بن لاسد بن عبد الوالی بن قلی بن سید بن ابی بکر بن سوله عدم و در غلظت  
بن کفر بن سید و در غلظت کفن نام که در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز  
ما غیرین و در غلظت کفن نام که در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز  
لن بن قلی بن کفر بن سید و در غلظت کفن نام که در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز  
سید و در غلظت کفن نام که در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز  
و در غلظت کفن نام که در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز  
عدم کفن کفن و در غلظت کفن نام که در غلظت را به سینه و چهار بار در کفن شش و یک مرتبه است این شش مرتبه بخور و شش روز

[illegible]







[illegible]

الفرس و القسم لعمري و فرارهم از طاعون و فتنه يافته و رتار و ستمخانه عزة و ضامن بن حيدر

رویه باز که بخانه و منتهی سال بعد رضایه بادی نغازه باول باز و بیایه اعجاز بر رسول الله خانه و منتهی  
که روزی بیاید و منتهی عشر و درستی که ما باید لکن منتهی عشر است هم با شکر در و صاف بخانه اعجاز و  
بخانه منتهی و لیکن منتهی عشر که در آن روز و آن علم با **بعضی**

**رندربیان** و فضیلت بخانه غیر رندربیان و منتهی و قضا و حقا و ایضا و منتهی است بر فضیلت  
**فصل اول** در فضیلت بخانه که علم و لغو الیه ایضا بر سید عالم معلوم که بخانه را بر تالیف فضیلت  
منتهی عشر است بر تالیف بخانه یا غیره تا منتهی عشر که منتهی عشر است بر تالیف بخانه  
ایضا که منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه  
رسول الله هم درین روز و منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه  
منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه  
از ایضا که منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه  
با منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه

کونیه منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه  
نازل است **قول** بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه  
و در ایضا که منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه  
هر شکر علی الخیر تا آخر سویدان فقیه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه  
بنوی که منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه  
و تا نام بر میرود منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه که منتهی عشر است بر تالیف بخانه

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]











[illegible]

[illegible]

طوس غفران  
حکایت کلیدی

[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روم و بروج  
کتابخانه

[illegible][illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عمر  
رنا  
ليزبوع  
ولها  
ميرزا  
لوقا  
ستور  
رونا  
والا  
لس  
فرمود  
مارم  
وارث  
نقولا  
نقولا  
كوف

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]







五

五

五

7  
6

4. E:

五

مجله

五

五

五

1.

45

[illegible]

۱۰۹

[illegible]

[illegible]





[illegible][illegible]

[illegible]



[illegible][illegible]

[illegible]

طوبی



و طعنه های آنکه تیرگی و در ساله نوزاد فرشت و سینه ها پرست و آنرا و لیکن کجاست من تمام ملک را به  
 تو و آنرا که می فرستد و در من غلبه گشته **در توارخ قوت دارا** و کوبه برانضوید **تورین**  
**منوچهر پادشاه** بنی تلم و ستمگر ستم منزه - بعد روز پانزدهم شد بدو از آنکه از ارباب ستم را بکشت  
 و از اوزاریان زود و از زوگرت به **پادشاهی** و **کتاب** بن زاریان بن طهارت بن بنوید ملک کرشانه  
 او و در بنیامین بن یعقوب بن لاهی بن ازیم ستم و کشت به هم و با بر سر بیت ستم و ماله پادشاهی  
 که و کوبه را ساله و قوت شد بدو از **پادشاهی** کین و لطف بن یورکان بن ماسو بن بنوید منوچهر  
 پادشاه شد از پادشاه شد و در زمانه **یوحنا** و ملایر ستمی ستم را که و قوت از آنکه بنوید که و  
 تر گشته عرب بیکه از لؤلؤ کش از زمین و و شو که و قوت از آنکه بنوید که و ستمی ستم را  
 پادشاهی که در بن بنوید پادشاه و لو با ناله از در نواریا طهر پادشاهی که کتاب و کین ستمی **قسم دوم**  
**دینا ملک** **سرمیانه** کین **نق و ریشاه** ستمی **نق و ریشاه** کین **نق و ریشاه** کین **نق و ریشاه** کین  
 بنوید پادشاه شد و در ستمی ستمی و در ستمی ستمی و در ستمی ستمی و در ستمی ستمی و در ستمی ستمی  
 و در ستمی ستمی و در ستمی ستمی و در ستمی ستمی و در ستمی ستمی و در ستمی ستمی و در ستمی ستمی  
 شد و در نواریا طهر پادشاهی که کتاب و کین ستمی **قسم دوم**  
 از آنکه بنوید که و ستمی ستمی و در ستمی ستمی و در ستمی ستمی و در ستمی ستمی و در ستمی ستمی  
 نایابان طایفه کینه بنوید که و کین کین و کین کین و کین کین و کین کین و کین کین و کین کین  
**بنوید طهارت و در زمانه و در ستمی ستمی**  
 ستمی ستمی و در زمانه ستمی ستمی و در زمانه ستمی ستمی و در زمانه ستمی ستمی و در زمانه ستمی ستمی







[illegible]



[illegible]

میرزا محمد علی خان  
محمد علی خان



[illegible]

1871





[illegible]



[illegible]











[illegible]

[illegible]

[illegible]

و  
و  
و  
و  
و  
و  
و

✓

7

[illegible]







[illegible]





[illegible]

[illegible]

و از شن و ملافه که بهر هم قلابه میدادند بهر شش بنزد و نه از آن مگر یک سوم و بقیه باز که فن یافته اند در  
در بشارت آید و در یک کاشت و زن بنزد و زن قلابه از مگر یک سوم باز نماند یافته در هر یک  
نام بیوز و گفته اند نام هر زن و زن بختانه و آن بود و در تعداد باقیش و زن یافته و آن سال  
و چهار ماه و شش روز پیش از آن که و بیهوده است **ساحی** هر زن بی درمین بهر روح حور

[illegible]





[illegible]

[illegible]

من تو ببار حسن و بزم کعبه و دل من بزم فدا که حق بدی و بدی من سے سوز دل ز سر بیوفه  
کلی صلیحین کیم و عیاء دل نه بجا نیم پیوند گفت پیوند ز فربان جان من عسول را با نش  
ورده با یک در میان گذارم بعد از آنکه در ره بدی نشان شد چون میو و میوه غار در کعبه نشو در  
لست خاک بیت کوفت پیروز بر تافه شد و رفتی رسیدند و همه دور افتد با فصول گذار  
را که رفت بعد از آنکه غم را با طبع لب من و بعد از آنکه و پس رفتی رسید پیروز را دعا  
و بعد بیوفه تو و دور تو که و رفت پیروز را رسید که و پیروز دل و در کیم و دیار پای پیروز  
تغییر با فتنه ز کعبه و بسته غویز دل نشان در دیار من که پیروز در بار من و در کعبه ز کعبه  
نه بزم من تغیر دل و رفت پیروز بر کعبه و رفت غور رسید رسیده غریب و ز بسو

[illegible][illegible]

[illegible]







[illegible]

271.













و رسوله بعد و سپو چاهای یافتند پس و بیدار ما را یک کلاه با پوشید و از درگاه و بیدار شد  
و از کلاه متوجه شد که با بزرگوار است که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز  
بیدار و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز  
که روزی و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز  
بازید و رسوله بعد و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز  
نمیستند و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز  
بود و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز  
**تو بپوشید و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز**  
بن شبیه و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز  
از سفینه را که بر کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز  
بود و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز  
شست و بر سرش بپوشید و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز  
بن زبیر را و بیعتی از آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز  
قبوله و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز  
عبد الله را و بیعتی از آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز  
و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز  
بن ابی سفيان و بیعتی از آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز و از کلاه متوجه شد که در آن روز

که شد عیدار بن زبیر و رکت بعد و مکر زده خود دارند بعد ائمه عیسی بن عیسی در قوس نیاید  
و کس عیدار در کوفه نشینند و کس عیدار و شالند و دعوت کنند عیدار در کوفه عیسی بن زبیر  
کوفه خبر رسید عیسی بن زبیر در کوفه عیدار بن عباس کوفه عیدار که کس عیدار بن زبیر  
رفت و بنام تو بنشیند و از هر کس در بیعت خود اندیشید که مایل بودند که از کس عیدار بن زبیر  
بعد از آن عیسی بن زبیر در کوفه عیدار بن عباس کوفه عیدار که کس عیدار بن زبیر  
نشست و از هر کس در بیعت خود اندیشید که مایل بودند که از کس عیدار بن زبیر  
بیان بن صرد و عیسی بن زبیر و عیدار بن زبیر و عیسی بن زبیر و عیدار بن زبیر  
کوفه عیدار و کس عیدار بن زبیر در کوفه عیدار بن عباس کوفه عیدار که کس عیدار بن زبیر  
کوفه عیدار بن زبیر در کوفه عیدار بن عباس کوفه عیدار که کس عیدار بن زبیر  
که مایل بودند که از کس عیدار بن زبیر در کوفه عیدار بن عباس کوفه عیدار که کس عیدار بن زبیر  
بر کوفه عیدار بن زبیر در کوفه عیدار بن عباس کوفه عیدار که کس عیدار بن زبیر  
در کوفه عیدار بن زبیر در کوفه عیدار بن عباس کوفه عیدار که کس عیدار بن زبیر  
سیدار بن زبیر در کوفه عیدار بن عباس کوفه عیدار که کس عیدار بن زبیر  
و کس عیدار بن زبیر در کوفه عیدار بن عباس کوفه عیدار که کس عیدار بن زبیر  
و کس عیدار بن زبیر در کوفه عیدار بن عباس کوفه عیدار که کس عیدار بن زبیر

[illegible]





[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]





[illegible]





هست کارخانه صنایع سامانی بخاریه وایک سلجوقیه سلجوقیه خوارزمیه

[illegible]

دو روز بعد از آن بن حسن را در غرگزار بار خرد کرد و درم نماند که ابوعمیر و اسرافه و اورباهم غنای خود  
از اورباهمی سناج برداشتند و بعد از آنکه در میان اورباهمان و اورباهمی که در آنجا بودند بستاندند و  
و از آنجا با ابوعمیر چند وقت گذشت که در یکشنبه ابوعمیر با او آمد بن حسن را و با او اورباهمان و غنای خود را  
و اسرافه را و بعد از آنکه در غرگزار بار خرد کرد و درم نماند که ابوعمیر و اسرافه و اورباهم غنای خود  
از اورباهمی سناج برداشتند و بعد از آنکه در میان اورباهمان و اورباهمی که در آنجا بودند بستاندند و  
و از آنجا با ابوعمیر چند وقت گذشت که در یکشنبه ابوعمیر با او آمد بن حسن را و با او اورباهمان و غنای خود را

[illegible]

[illegible]



[illegible]

1  
 2  
 3  
 4  
 5  
 6  
 7  
 8  
 9  
 10  
 11  
 12  
 13  
 14  
 15  
 16  
 17  
 18  
 19  
 20  
 21  
 22  
 23  
 24  
 25  
 26  
 27  
 28  
 29  
 30  
 31  
 32  
 33  
 34  
 35  
 36  
 37  
 38  
 39  
 40  
 41  
 42  
 43  
 44  
 45  
 46  
 47  
 48  
 49  
 50  
 51  
 52  
 53  
 54  
 55  
 56  
 57  
 58  
 59  
 60  
 61  
 62  
 63  
 64  
 65  
 66  
 67  
 68  
 69  
 70  
 71  
 72  
 73  
 74  
 75  
 76  
 77  
 78  
 79  
 80  
 81  
 82  
 83  
 84  
 85  
 86  
 87  
 88  
 89  
 90  
 91  
 92  
 93  
 94  
 95  
 96  
 97  
 98  
 99  
 100  
 101  
 102  
 103  
 104  
 105  
 106  
 107  
 108  
 109  
 110  
 111  
 112  
 113  
 114  
 115  
 116  
 117  
 118  
 119  
 120  
 121  
 122  
 123  
 124  
 125  
 126  
 127  
 128  
 129  
 130  
 131  
 132  
 133  
 134  
 135  
 136  
 137  
 138  
 139  
 140  
 141  
 142  
 143  
 144  
 145  
 146  
 147  
 148  
 149  
 150  
 151  
 152  
 153  
 154  
 155  
 156  
 157  
 158  
 159  
 160  
 161  
 162  
 163  
 164  
 165  
 166  
 167  
 168  
 169  
 170  
 171  
 172  
 173  
 174  
 175  
 176  
 177  
 178  
 179  
 180  
 181  
 182  
 183  
 184  
 185  
 186  
 187  
 188  
 189  
 190  
 191  
 192  
 193  
 194  
 195  
 196  
 197  
 198  
 199  
 200  
 201  
 202  
 203  
 204  
 205  
 206  
 207  
 208  
 209  
 210  
 211  
 212  
 213  
 214  
 215  
 216  
 217  
 218  
 219  
 220  
 221  
 222  
 223  
 224  
 225  
 226  
 227  
 228  
 229  
 230  
 231  
 232  
 233  
 234  
 235  
 236  
 237  
 238  
 239  
 240  
 241  
 242  
 243  
 244  
 245  
 246  
 247  
 248  
 249  
 250  
 251  
 252  
 253  
 254  
 255  
 256  
 257  
 258  
 259  
 260  
 261  
 262  
 263  
 264  
 265  
 266  
 267  
 268  
 269  
 270  
 271  
 272  
 273  
 274  
 275  
 276  
 277  
 278  
 279  
 280  
 281  
 282  
 283  
 284  
 285  
 286  
 287  
 288  
 289  
 290  
 291  
 292  
 293  
 294  
 295  
 296  
 297  
 298  
 299  
 300  
 301  
 302  
 303  
 304  
 305  
 306  
 307  
 308  
 309  
 310  
 311  
 312  
 313  
 314  
 315  
 316  
 317  
 318  
 319  
 320  
 321  
 322  
 323  
 324  
 325  
 326  
 327  
 328  
 329  
 330  
 331  
 332  
 333  
 334  
 335  
 336  
 337  
 338  
 339  
 340  
 341  
 342  
 343  
 344  
 345  
 346  
 347  
 348  
 349  
 350  
 351  
 352  
 353  
 354  
 355  
 356  
 357  
 358  
 359  
 360  
 361  
 362  
 363  
 364  
 365  
 366  
 367  
 368  
 369  
 370  
 371  
 372  
 373  
 374  
 375  
 376  
 377  
 378  
 379  
 380  
 381  
 382  
 383  
 384  
 385  
 386  
 387  
 388  
 389  
 390  
 391  
 392  
 393  
 394  
 395  
 396  
 397  
 398  
 399  
 400  
 401  
 402  
 403  
 404  
 405  
 406  
 407  
 408  
 409  
 410  
 411  
 412  
 413  
 414  
 415  
 416  
 417  
 418  
 419  
 420  
 421  
 422  
 423  
 424  
 425  
 426  
 427  
 428  
 429  
 430  
 431  
 432  
 433  
 434  
 435  
 436  
 437  
 438  
 439  
 440  
 441  
 442  
 443  
 444  
 445  
 446  
 447  
 448  
 449  
 450  
 451  
 452  
 453  
 454  
 455  
 456  
 457  
 458  
 459  
 460  
 461  
 462  
 463  
 464  
 465  
 466  
 467  
 468  
 469  
 470  
 471  
 472  
 473  
 474  
 475  
 476  
 477  
 478  
 479  
 480  
 481  
 482  
 483  
 484  
 485  
 486  
 487  
 488  
 489  
 490  
 491  
 492  
 493  
 494  
 495  
 496  
 497  
 498  
 499  
 500  
 501  
 502  
 503  
 504  
 505  
 506  
 507  
 508  
 509  
 510  
 511  
 512  
 513  
 514  
 515  
 516  
 517  
 518  
 519  
 520  
 521  
 522  
 523  
 524  
 525

[illegible]

[illegible]

دارود در سید مرتضی علیه السلام که در عوم بهم می برفت و باز آنه و کثیرا که سرای مرتضی علیه السلام  
معمول بود و آنرا بعد از روزی که نگه داشت این قسم عزم غلبه است مبارک اندر من گشتای و  
از من پس شد و ده مبارک غلبه را من می برد و ده بار که غلبه را من می برد و ده بار که غلبه را من می برد  
چند بهانه می کرد تا در دارود در سید مرتضی علیه السلام که در عوم بهم می برفت و باز آنه و کثیرا که سرای مرتضی علیه السلام  
می بیند که در دارود در سید مرتضی علیه السلام که در عوم بهم می برفت و باز آنه و کثیرا که سرای مرتضی علیه السلام  
و لیکن و البته اندر من می برفت و ده بار که غلبه را من می برد و ده بار که غلبه را من می برد  
تا آنکه کعبه دارود در سید مرتضی علیه السلام که در عوم بهم می برفت و باز آنه و کثیرا که سرای مرتضی علیه السلام  
دارود در سید مرتضی علیه السلام که در عوم بهم می برفت و باز آنه و کثیرا که سرای مرتضی علیه السلام  
و در حق در زمانه خود می نداشت که در دارود در سید مرتضی علیه السلام که در عوم بهم می برفت و باز آنه و کثیرا که سرای مرتضی علیه السلام  
با شد که بشرط این که در دارود در سید مرتضی علیه السلام که در عوم بهم می برفت و باز آنه و کثیرا که سرای مرتضی علیه السلام  
که وقت و غلبه است و ده مبارک غلبه را من می برد و ده بار که غلبه را من می برد  
و فی بسیار به که در دارود در سید مرتضی علیه السلام که در عوم بهم می برفت و باز آنه و کثیرا که سرای مرتضی علیه السلام  
عبادت کینه را در قسم کعبه و سوا که در دارود در سید مرتضی علیه السلام که در عوم بهم می برفت و باز آنه و کثیرا که سرای مرتضی علیه السلام  
کلیف لغت است و ده مبارک غلبه را من می برد و ده بار که غلبه را من می برد  
با فاله می بخت و ده مبارک غلبه را من می برد و ده بار که غلبه را من می برد  
به سرور بسیار و ده مبارک غلبه را من می برد و ده بار که غلبه را من می برد  
غلبه با قسم کعبه و ده مبارک غلبه را من می برد و ده بار که غلبه را من می برد



[illegible]



[illegible]





[illegible]



خردیم محترمی هزار و یکم فرموده و عمارت شد بعد از آن بر قسم بر حق  
 و سخاوت می بود مدتی ناکا بدخوبی و بی شغفتی و بخل پیش گرفت  
 و سبب دوریست و بخیل شدند و جامی و جواهر و سبب برود اعتبار  
 ایشان برقرار نماند اتفاق کردند و بدر خانه اش رفتند و در آن شکستند  
 و بر اهل در آمدند و بر سر با ناز بانه زدند و از پیش کشیدند و گویا نمودند  
 بر بای داشتند که صورت زینت و بخت و بعضی با جواب بر میزدند  
 و میگفتند که خلافت را ترک کن ناچار اقرار کرد که دیگر دعوی خلافت  
 نکند قاضی حسن بن ابی ثواب را نزد وی بر دند اقرارش شنیدند و  
 نوشت و معتمد هر خود بدست خود بر آن مکتوب کرد و آن مکتوب را بسیم افی  
 فرستاد و بیخدا داد و او را وی بیعت کردند و نامش محمد بود و محمد بیعت  
 کردند و پیش محترم بر دند پرسید که خلافت را با اختیار ترک کردی گفت  
 بر دند گفت شتم چون این گفت یکی از نزدیکان حضرت از زمین برداشت و بر بر  
 زد و چنانکه سر اسید چون بهوش آمد اقرار کرد و گفت با اختیار خلافت را  
 با تو دادم و بعد از آن هندی بر تخت خلافت شد باز معتمد را گرفتند و مال  
 خواستند هر چه داشت ستند و با نواحی شکستند بعد از آن در حمام  
 گرم کردند از تنگی جگرش سوخت پس بر آوردند و آب سرد بر سر او  
 ریختند تا که بمرد و در نشین بیستم ماه شعبان سه غصه و غم و  
 ماتیم عمرش بیست و سه رسید بود سه سال و شش و هفت روز  
 با خلافت کرد و اندامش از شدت کمال شکی و خالعه بود قاضی حسن بن ابی ثواب

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

خداقت ای عبدالله محمد الهادی بن ابوالفتح بالله تارود بن متوکل در  
محمد همدی جاریه است و دینیه الاصل قربانم روز چهارشنبه بیست هفتم ماه  
رجب سنه خمس و فخر و مائتین بر تخت خلافت نشست سی و پنج ساله  
بود ابو جعفر طبرمی کوید سی و هشت ساله بود در صبح و بر عمر کار بود از اهلبی  
عقباس بن خویاندن چنانکه عبدالعزیز را از آهلی ائمه می خواندند و در ایام وی  
از بزم شخصی پیدا شد و نصف شوال سنه مذکور یعنی بن محمد نام صاحب بزم  
مخوآنند دعوی می کرد که من از اولاد حسین بن علی بن ابی طالبم اما دروغ بود و غیب  
زندان داشت حاشا از اولاد علی که مخالفت فرغ محمد مدینه کنند که از زیاده  
پدرش کرده و این مدعیوم باشد و مادرش را یکی از اولاد حسین نکاح کرده و آن چنین  
ایم را نهیت کرده نسبت بحسین ازین می کرده است چون شایسته و حضرت زینب  
در سره من رای امن است و سبب این سعیدم خدمت کرده و سعیدان کس را بسم  
برای منی فرستاده رفته است و بنام مدتی در بصره شده اند ربنا بصره سیلان  
سبب را گار می کنند و این مدعی و سبب را بنی جمع کرده و در کوشان غارت خوار  
و در دل زنجیان انداخته و جامه چندی پوشانیده و حله و حجاب داده و اسما  
کرده و برای بصره غالب شده اند و از عهده امان هر چه که مال یافته سنه اندرون محمد  
این شخص بفرستاده **هکایت** کرد در مدینه اری بر رعیت ظلم کرد ایشان رعیت محمد  
همه ای شکایت کردند و حال بر خود و عهده را آورده و هر چه از رعیت سندان است  
باز نموده بعد از آن مدعی بجهل اردد و از رعیت پرسید که چندی خرج شد در راه تا  
آمدن و درین میان با همت جند خرج شد رعیت گفت که نیست دنیا خرج شد محمد همدی بن  
رعیت بخانه دنیا رطوف خود و عهده خواند است دیگر گویند که مدعی از امان و قریه وی دعوی  
کرده است محمد همدی مدعی را هم کرده و هم دو نفر نموده اند قاضی گفته است دیر ملک ذی الطه  
مدعی را که با یه محمد همدی گفته است آن مدعی که پدر و مادرش ازین ولایت نیستند و بخوابی  
دیگر آمده و این دیر بی سبب ملک تو شد و مدعی را هم کرده مدعی علیه برقت امان

دیر را بخیزد و بان مدتی بخشد این سبب شد امیران قریب اتفاق کردند که بیگانه را  
بر ما حواله کرد و دیوار ناسته و بیگانه داد و سوار شدند و بر محمد مرتضی رسیدند و چون  
گودن شکسته شد اندام بر خنیا نام در جواب گفته شد خوب گودن محمد مرتضی شکسته شد و از  
شکر چه ماند و در خانه ماند و از شد و آن خانه را در بر خنیا رکنه بود است و در آن کوف  
و مرش برید و از خوش نوشیدند و از اطعام و حبس و مائیتن یازده ماه  
کرد فانی جعفر بن عبدالله کاشی غازی که در درسمس رای دشن کرد و در هر شرب بعد  
الحق ضاق از عهد بود باز نه و پیر داشت حسن بن ابی شوارب فانی بود در آن زمان  
ایمصر احمد بن طولی بود **خلافت ابی جعفر محمد المصطفی** و کونین ابو جعفر بن جعفر  
مستکمل است مادر شام و دیو در کینه الاصل قیام نام در شام و هم ما جیب  
سنت و مائیتن با وی بیعت کردند و لیکن مصالح خلافت را سهل میگذاشت  
و چو این یافت و لذت می نمود و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل  
عمر که و امکان از عوفی سپرد و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل  
گفته و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل  
کرد و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل  
بر ماه و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل  
بعد و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل  
سوی بغداد و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل و در میان دل



[illegible]





[illegible]

[illegible]

چو گوید این معجزه را که در این دنیا و در عوالم بسیار شده و ما در معجزه را از این  
که و چون دینی یا نورانی رسیده و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و خود را قایم با الله تعالی و الله تعالی که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
نکوه و هر روز از خود یکبار که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
از این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و قضا و قدر و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و قایم در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
پیش از این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
فاز کرد و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
سند و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
شش و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
عبد الله که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
معجزه را در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
برو و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
نهی که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
بنده که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
موت و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
بر این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
باید روزی که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
که در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
با آنکه در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا  
درویش و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا و در این دنیا

[illegible]





[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

صحت بی عاقبتی طایفه رضایه بگویند بیا به و درین حضور کفایت و بود و است  
درضا فخر زاده و بی هیچ مظلوم نبوده از ظلم غشش سینه بر سر عتیق  
و بیکر خود گرفته و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت  
خود را در قلب سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
صفت و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
از اول سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
رو به بالا و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
**از اول سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده**  
بود و زاده و بی سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
فضا به تمام شده و بی سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
خط و با بود و فضا به تمام شده و بی سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
کشت و بی سینه سبب و فضا به تمام شده و بی سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
از اول سینه سبب و فضا به تمام شده و بی سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
خالق و فضا به تمام شده و بی سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
بی سینه سبب و فضا به تمام شده و بی سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
از اول سینه سبب و فضا به تمام شده و بی سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
و فضا به تمام شده و بی سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
در بی سینه سبب و فضا به تمام شده و بی سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
کتابها را در سینه سبب و فضا به تمام شده و بی سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
از اول سینه سبب و فضا به تمام شده و بی سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده  
از اول سینه سبب و فضا به تمام شده و بی سینه سبب و فضا به تمام شده و در آن وقت سینه سبب و فضا به تمام شده



[illegible]



[illegible]

و حفاظ و تبیہ کرو۔ (از بسط و صفہ)



[illegible]

[illegible]



هدهدکام یطیورنما لرسنا رکه دینیا بی با بری شهاب در بیت و بارند کام غدا لیس علی

سے

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رہنمائی

نوبت از منتظر امر حاجی یا شایخ فرمایند و در آن وقت که از وی راضی و خوشنود  
 بودند بعضی امر که ترک خدمت ناکردند بعضی که رفته ها چند بار باز رفتند  
 و خدمت رسیدند اما بعضی بولایه منتش و گریه و غنا که و دیگر شریک  
 و قلمی که تعلق بایشان داشتند و در خدمت کرمیانه شد و قول قصاص و اوقاف شد  
 و بیک شریک و سید شریک در آنجا که و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان  
 خدمت کردند و در آنجا که و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان  
 بودند و در آنجا که و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان  
 متوجه بودند از آنجا که و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان  
 بودند و در آنجا که و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان  
 و در خدمت سلطان و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان  
 بجا می آمد و در آنجا که و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان  
 از جاز و طلبه و بوی و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان  
 سلطان و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان  
 و غیره و در آنجا که و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان  
 و در خدمت بویه و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان  
 تحریک کرده و بوی از آنجا که و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان  
 یوسف فرزند فیروز و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان  
 از آنجا که و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان  
 از آنجا که و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان و غلامان



شماره غادر کرده است  
و کافران را که در آنجا بودند



شماره خادریه  
و کادره و مارک و کادره



[illegible]

12/20/20

675<sup>a</sup>

74



